



فصل دهم

نتیجه‌گیری (به‌همراه یک شاعر)

به‌هنگام تعریف یک حقیقت سیاسی، عبارت *نمایش واقعی* (قدرت ژنریک امر کثیر) را تا حد زیادی به یک سو نهادم. لیکن این نقطه‌ای اساسی در آگاهی شورشگران است. چه تعدادی از سوی ما، تونس‌ها، مراکش‌ها، الجزایری‌ها، یمنی‌ها، بحرینی‌ها (از یادرفتگان اصلی: پایگاه نظامی آمریکا در آنجا بسیار بزرگ است)، سوری‌ها، و سپس یونانی‌ها، اسپانیایی‌ها، و همچنین فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها، جملگی طی ماه‌های اخیر، با زبان‌هایی متفاوت و با سایه‌روشن‌هایی گوناگون، در کل چیزی نظیر این گفته‌اند: «این دولت به‌دروغ خود را نماینده کشور من معرفی می‌کند! همه شما ای قدرت‌های غربی، ای چین که از نردبان قدرت بالا می‌روی و ای برادران متعلق به کشورهای بدنام‌شده — به ما گوش کنید، به ما بنگرید! در این میدان، در این خیابان، ما کشور واقعی خویش، سوپژکتیویته اصیل خویش را به شما نمایش می‌دهیم!»

همه این تلاش‌ها برای بازگشودن تاریخ، که این رساله کوتاه امید دارد برخی دستورالعمل‌های اولیه را از آن اخذ کند، می‌کوشند تا به‌میانجی یک ژست بی‌سابقه جمعی و فراگیر، خود را از بازنمایی آن حیطه‌ای کسر کنند که در آن تحقق یافته‌اند — بازنمایی‌یی که دولت پیوسته آن را به داستان‌سرایی و افسانه‌پردازی بدل می‌کند. هدف و مقصر این تلاش‌ها، جایگزینی این بازنمایی با نوعی نمایش ناب است.

جنبش اسپانیایی /یندیگنادوس، تقلیدی صادقانه و فعال و با این‌حال بس محدود از شورش‌های تاریخی در کشورهای عربی است. مطالبه «دموکراسی واقعی» در تقابل با «دموکراسی بد» هیچ نوع دینامیسم پایایی ایجاد نمی‌کند. نخست آنکه،

این مطالبه نسبت به دموکراسی مستقر هنوز بیش از حد درونی است، و نسبت به مقولات سلطهٔ رو به زوال غرب بیش از حد وابسته. همان‌طور که در بازگشودن تاریخ خودمان دیده‌ایم، این امر متضمن سازماندهی اقتدار امر حقیقی، یا سازماندهی ایدهٔ نامشروط از عدالت است و نه سازماندهی نوعی «دموکراسی واقعی». دوم آنکه، ما باید به مقولهٔ خشم هم درود فرستیم و هم آن را به نقد کشیم، مقوله‌ای که به طرزی شجاعانه و (چنانکه می‌دانیم) موفقیت‌آمیز (که این نشانه‌ای مثبت است) از سوی استفان هسل معرفی شد. او مطلقاً حق داشت از جوانان ما بخواهد تا جست‌وجو و تحقیق کنند، بروند و ببینند، و هیچگاه چشمان‌شان را بر جنایات بی‌شمار سرمایه‌داری معاصر نبندند. او حق داشت بگوید: «براستی بنگرید که در غزه چه می‌گذرد، در بغداد، در آفریقا، و همچنین در وطن! پیوند خود را با وفاق "دموکراتیک" و تبلیغات زهدفروشانهٔ آن قطع کنید: اما خشمگین شدن هیچگاه کافی نبوده است. یک احساس سلبی نمی‌تواند جایگزین ایدهٔ مثبت و تأییدی و سازماندهی آن شود. درست همان‌طور که یک شورش نیهیلیستی نیز نمی‌تواند مدعی نشستن در جایگاه سیاست شود.

با این‌همه یکی از فضیلت‌های بزرگ این شورش اسپانیایی، تحقق نوعی هم‌زمانی بارز و آموزنده بود میان روی‌دادن یک نمایش و عرضهٔ واقعی (گردآمدن و راهپیمایی جوانان پرشور کشور در یکی از میادین مادرید) و یک پدیدهٔ متعلق به حیطهٔ بازنمایی (پیروزی قاطع جناح راست اسپانیا در انتخابات، جناحی که به ارتجاعی‌بودن مشهور است). جنبش صرفاً برای اینکه خود را سرپا نگه دارد، ناچار شد تحت نام و زیر پرچم آن نمایشی که خود تجسم می‌بخشید، بلافاصله اعلام کند که/این پدیدهٔ انتخاباتی، و در نتیجه [کل مسئله] بازنمایی و نمایندگی سراپا پوچ و توخالی است («اینها نمایندهٔ ما نیستند»). به عبارت دیگر این جنبش اسپانیایی در شرایط امروز و با زبان جدید، همان شعار عظیمی را تکرار کرد که در اواخر ژوئن ۱۹۶۸ در فرانسه طنین‌انداز شد: «انتخابات فریب است!»

در این نکته درسی نهفته است: در این بزنگاه اسپانیایی، امکان تحقق یک حقیقت سیاسی، از یک سو، و تداوم بقای رژیم نمایندگی، از سوی دیگر، به شیوه‌ای تئاتری رخ دادند، و هم‌زمانی ظاهری و انفعال اعلام‌شده با هم ترکیب شدند. اگر دلوز بود

می‌گفت آنچه اینجا داریم، به‌مثابه امری میان دولت و جنبش توده‌ای، نوعی سنتز یا ترکیب انفصالی دو صحنهٔ تئاتری است. انفصالی، از آن رو که در یک رخداد مردمی توده‌ای آنچه به‌ناچار مطرح خواهد شد، نوعی جدایی از بازنمایی دولتی است. هر جنبش واقعی، خاصه زمانی که رسالت کورش بازگشایی تاریخ است، اصرار می‌ورزد که آنچه را صرفاً مرئی است نباید حقیقتاً مفروض گرفت و آدم باید بیاموزد چشم بر بدیهیات بازنمایی ببندد تا بتواند به آنچه هم‌اکنون رخ می‌دهد، به آنچه هم‌اکنون و همین‌جا دربارهٔ ایدهٔ رهایی و پیاده‌کردن آن گفته می‌شود اعتماد کند.

پیوسته از این جنبش می‌پرسند: برنامهٔ شما چیست؟ اما جنبش نمی‌داند. قبل از هر چیز، جنبش می‌خواهد که بخواهد؛ می‌خواهد، تا آنجا که پای بیان و کنش در میان است، اقتدار دیکتاتورمآبانهٔ خود را جشن گیرد — دیکتاتورمآبانه زیرا به‌طرزی بی‌حدوحصر دموکراتیک است. جنبش نتایج کنش را تابع تلاش فکری خود کنش می‌سازد و نه تابع مقولات انتخاباتی مرتبط با یک برنامه و نتایج آن. جنبش در عین سازمان‌یافتگی، این نوع از انضباط را حفظ خواهد کرد و در همان حال آن را به حیطة پرسش‌های همیشگی دربارهٔ استراتژی و تاکتیک گسترش خواهد بخشید.

در مورد این دو نکته نتیجه‌گیری خود را از رنه شار وام خواهیم گرفت.

رنه شار در قطعهٔ ۵۹ کتاب *برگ‌های خدای خواب* (۱۹۴۶) اعلام می‌کند: «اگر آدمی گاهی دیدگانش را محکم نبندد، سرانجام از دیدن آنچه سزاوار نگرستن است محروم خواهد شد.» آری حقیقتاً بگذارید چشمان‌مان را سفت ببندیم، و همچنین گوش‌هامان را، در بی‌اعتنایی تمام و کمال‌مان به هر چیزی که از وجود خویش راضی و سرخوش از حفظ آن است، هر چیزی که از سوی دولت و نوکرانش معرفی و نمایش داده می‌شود! سرانجام آزاد — که معنایش بودن در خدمت نوعی حقیقت است — بگذارید آنچه را ببینیم که صرفاً و به‌سادگی عرضه می‌شود و به نمایش درمی‌آید، و نه آنچه برای ما بازنمایی می‌شود.

و قطعه دوم همین نکته را به شکلی متفاوت بیان می‌کند: «در ملال و یکنواختی نتایج درجا نزنید». بازنمایی همان رژیم نتایج است؛ بر لبان دولت چیزی جاری نیست جز نتایج؛ سیاست‌بازان همواره طی نبردشان وعده می‌دهند که برخلاف رقباشان، [به وعده‌هایشان عمل خواهند کرد و] «به نتیجه خواهند رسید». اینکه لفاظی درباره نتایج مثل اسب عساری به‌دور خود می‌چرخد معنایش این است: هنگامی که تاریخ از نو بیدار می‌شود، نفس این از نو بیدار شدن است که اهمیت دارد؛ این است آنچه شایسته ادای احترام است؛ و توش و توان ایده را باید صرف پیامدهای منطقی آن بیداری دوباره کرد. این قضیه اعتبار ذاتی دارد. در مورد نتایج، باید صبر کرد و دید.

ضمیمه اول

تونس و مصر: معنای کلی قیام‌های مردمی

۱. باد شرقی بر باد غربی غلبه می‌کند

تا کی قرار است جهان غرب که در سرایش سترونی و زوال افتاده، «اجتماع بین‌المللی» کسانی که هنوز که هنوز است خود را ارباب جهان می‌انگارند، کماکان به کل مردمان زمین درس کشورداری و رفتار درست دهد؟ آیا مسخره نیست منظره روشنفکرانِ حاضریراق، این سربازانِ گیج‌و‌گولِ نظام پارلمانی سرمایه‌سالاری که بهشت بیدزده زمانه ماست، روشنفکرانی که می‌گویند برای کمک به مردمان باشکوه تونس و مصر حاضرند از جان مایه بگذارند تا الفبای «دموکراسی» را به آن اقوام وحشی و بیگانه با تمدن ما بیاموزند؟ چه شکل رقت‌باری از بقای تکبر استعماری! آیا در وضعیت فلاکت سیاسی ما که سه دهه طول کشیده است، نکته بدیهی این نیست که در واقع این ما هستیم که باید همه‌چیز را از قیام‌های مردمی فعلی بیاموزیم؟ آیا ما نباید با حد اعلاى اضطرار و با دقت بسیار به این پرسش پردازیم که چگونه واژگونی این حکومت‌ها از طریق کنش جمعی ممکن شد، حکومت‌هایی الیگارشیک، فاسد و به‌علاوه — یا شاید بالاحص — بنده زرخرد و حقیر دولت‌های غربی؟ آری این ما هستیم که باید شاگردان این جنبش‌ها شویم و نه معلمان احمق آن‌ها. زیرا این جنبش‌ها به‌واسطه نبوغ خاص نهفته در ابتکارها و ابداعات‌شان به‌واقع دست‌اندرکار احیای آن اصولی از سیاست‌اند که بسیاری کوشیده‌اند منسوخ‌بودنشان را به ما بقبولانند. و به‌ویژه این اصل که ژان‌پل مارا پیوسته یادآوری‌اش می‌کرد: آنگاه که مسأله بر سر آزادی، برابری و رهایی باشد، ما همه چیز را مدیون شورش‌های مردمی هستیم.

۲. شورش کردن برحق است

همان‌طور که دولت‌های ما و کسانی که سنگ آن‌ها را به سینه می‌زنند (حزب‌ها، اتحادیه‌های کارگری و روشنفکران نوکرسفت) حکومت کردن را به پیکار سیاسی ترجیح می‌دهند تقاضای طغیان و «انتقال آرام و منظم قدرت» را هم به هرگونه گسستی ترجیح می‌دهند. مردم تونس و مصر به یادمان می‌آورند که فقط قیامی توده‌ای می‌تواند با حس مشترک تصرف فضاحت‌بار قدرت دولتی برابری کند. و اینکه در این لحظه شعاری که می‌تواند اجزای پراکنده جمعیت را وحدت بخشد این است: «های! تو که آن بالا نشسته‌ای، گورت را گم کن!» اهمیت استثنائی قیام در این مورد خاص، یعنی همان قدرت انتقادی‌اش، عبارت است از این واقعیت که شعار تکرار شده توسط میلیون‌ها تن از مردم به ما تصویر روشنی می‌دهد از آنکه معنای پیروزمندی اولیه – پیروزی تردیدناپذیر و بازگشت‌ناپذیر – این قیام چه خواهد بود: فرار همان مردک فوق‌الذکر. و قطع نظر از اتفاق‌های بعدی، پیروزی کنش مردمی که عملی ذاتاً خلاف قانون است تا ابد فاتح خواهد بود. اما اینکه شورش علیه قدرت دولتی می‌تواند فاتح مطلق باشد درسی است که برای همگان اهمیت دارد. این پیروزی برای ابد آن افق یا مرزی را مشخص می‌سازد که هرگونه کنش جمعی کسر شده از اقتدار و قانون – همان چیزی که مارکس محو شدن دولت نامید. به بیان دیگر، سرانجام روزی مردمان، که به لطف اعمال قدرت خلاق‌شان آزادانه گرد آمده‌اند، از شر زور و اجبار شوم دولت رها خواهند شد. در واقع به این دلیل و بخاطر همین ایده یا تصویر غایی است که سقوط یک قدرت مستقر از طریق قیام مردم، در سراسر جهان به شور و اشتیاقی بی‌قید و شرط دامن می‌زند.

۳. یک جرقه صرف می‌تواند آتشی فراگیر بر خرمن زند

همه چیز با خودکشی و خودسوزی مردی شروع شد که از بیکاری به درماندگی رسیده بود، مردی که آنان می‌خواستند بساط حقیر دستفروشی‌اش را که یگانه منشاء بقاء او بود ممنوع اعلام کنند، مردی که پلیس مؤنث به او سیلی زد تا حالی‌اش کند اینجا در این پایین واقعیت چیست. اما پس از چند روز، پس از چند هفته این اعتراض او به میلیون‌ها مردمی سرایت کرد که در میادین شهرها شور و شغف خود را فریاد می‌کشیدند. اعتراضی که نهایتاً به فرار هول‌هولکی دیکتاتورهای قدرتمند انجامید. این گسترش خارق‌العاده از کجا آمد؟ گسترش نوعی اپیدمی آزادی؟ نه. زیرا همان‌طور که ژان ماری گلیز به زبان شاعرانه می‌گوید «یک جنبش انقلابی نه از طریق سرایت، بلکه به‌میانجی طنین‌افکندن و تشدیدشدن گسترش می‌یابد. طنین صدای چیزی برساخته‌شده در این گوشه به لطف ضربه موج چیزی برساخته‌شده در آن گوشه تشدید می‌شود». بگذارید این پژواک یا تشدید را یک «رخداد» بنامیم. رخداد مخلوقی ناگهانی است، اما نه مخلوق واقعی جدید، بلکه مخلوق شمار انبوهی از امکان‌های جدید. هیچ‌کدام از آن‌ها تکرار آنچه از پیش مشخص شده نیستند. به همین سبب گفتن اینکه «این جنبش خواهان دموکراسی است» (به معنی چیزی که ما غربیان داریم)، یا «این جنبش خواهان بهبود وضعیت اجتماعی است» (به معنی رفاه نسبی خرده‌بورژواها در میان ما) معادل تاریک‌اندیشی است. قیام مردمی، که عملاً از هیچ شروع می‌شود و در همه‌جا طنین می‌افکند، خالق امکان‌هایی جدید و بی‌سابقه برای کل جهان است. در مصر واژه «دموکراسی» عملاً بر زبان‌ها جاری نیست. در آن‌جا مردم به «مصر جدید»، «مردمان واقعی مصر» اشاره می‌کنند. به مجلس مؤسسان، به تغییر مطلق در وضعیت و به امکان‌های بی‌سابقه‌ای که پیش‌تر شناخته‌شده نبودند. این همان دشت و خرمن جدیدی است که در پیش است، زیرا آن دشتی که جرقه قیام سرانجام به آتش‌اش کشیده است، دیگر وجود ندارد. این دشت آینده در حد فاصل دو اعلام قرار دارد: اعلام معکوس‌شدن توازن قوا و اعلام تقبّل تکالیف جدید. در حد فاصل این گفته یک تونسسی جوان که «ما فرزندان کارگران و دهقانان از آن جنایتکاران قوی‌تریم» و این گفته یک سوری جوان که «از امروز، ۲۵ ژانویه، من امور کشورم را در دست می‌گیرم.»

۴. مردم و فقط مردم همان نیروی محرک ساختن تاریخ جهان اند

این بسیار شگفت‌انگیز است که در مغرب‌زمین ما حاکمان و رسانه‌ها شورشیان مستقر در یکی از میادین قاهره را «مردم مصر» می‌خوانند. از چه رو؟ آیا چنین نیست که از دید اینگونه افراد، مردم به معنای معقول و قانونی‌اش معمولاً فقط همان اکثریت پیروز در انتخابات یا نظرسنجی‌اند؟ حال از چه روست که به ناگهان صدها هزار شورشی نماینده یک جمعیت ۸۰ میلیونی می‌شوند؟ این درسی است که نباید فراموش شود و ما آن را فراموش نخواهیم کرد. مردم به‌واقع می‌توانند، در ورای آستانه خاصی از تعین، سرسختی و شجاعت، هستی خود را در یک میدان، در یک خیابان، در چند کارخانه، یا یک دانشگاه متمرکز سازند. تمامی جهان شاهد این شجاعت و بیش از هر چیز شاهد خلاقیت‌های شگفت‌انگیز همراه با آن خواهند بود. این خلاقیت‌ها در حکم اثبات این امر خواهد بود که مردم در این نقطه قد علم کرده‌اند. همان‌طور که یک تظاهرکننده مصری با بیانی قدرتمند گفت: «من قبلاً سرگرم تماشای تلویزیون بودم؛ اکنون این تلویزیون است که مرا تماشا می‌کند.» در پی یک رخداد، مردم متشکل از آنانی است که می‌دانند چگونه مسائل طرح‌شده از سوی رخداد را حل و فصل کنند. بدین‌سان در اشغال یک میدان ما با مسائلی چون تأمین غذا، تدارک جای خواب، انتظامات، پرچم‌ها، نیایش‌ها، کنش‌های تدافعی روبه‌رو هستیم تا از این طریق عرصه‌ای که همه‌چیز در آن رخ می‌دهد — همان عرصه‌ای که یک نماد شده است — به هر قیمت برای مردم حفظ و پاسداری شود. چنین مسائلی آن‌هم در سطح صدها هزار نفری که از گوشه و کنار جمع شده‌اند، حل‌ناپذیر به نظر می‌رسد — و به‌ویژه در آن جهت و تا آن حد که دولت از این میدان ناپدید گشته است. حل کردن مسائل حل‌ناشدنی آن‌هم بدون کمک دولت — این است تقدیر یک رخداد. و همین امر نیز موجب می‌شود که یک مردم به ناگهان و برای دوره‌ای نامعین هستی یابند. آن‌هم در جایی که تصمیم گرفته‌اند جمع شود و مبارزه کنند.

۵. هیچ کمونیسمی بدون یک جنبش کمونیستی در کار نیست

آن قیام مردمی‌یی که درباره‌اش سخن می‌گوییم فاقد یک حزب، یک سازمان هژمونیک یا یک رهبر شناخته‌شده است. برای تعیین اینکه این ویژگی حاکی از ضعف است یا قدرت، وقت کافی خواهیم داشت. در هر حال، این بدان معناست که قیام در شکلی بسیار ناب — بی‌شک ناب‌ترین شکل از زمان کمون پاریس — واجد همه خصوصیات آن چیزی است که باید یک «کمونیسم جنبشی» نامیده شود؛ خلق تقدیری جمعی به‌صورتی مشترک. این «صورت مشترک» دو ویژگی خاص دارد. اولاً، ژنریک است یعنی نماینده کل بشریت در یک عرصه است. در این عرصه می‌توان هر نوع شخصی را یافت که روی هم مردم را شکل می‌بخشند؛ هر سخنی شنونده‌ای دارد، هر پیشنهادی بررسی می‌شود، و به هر مشکلی به‌نوبه خود پرداخته می‌شود. ثانیاً، این صورت مشترک بر همه آن تناقضات عمده‌ای غلبه می‌کند که دولت مدعی است یگانه حلال آن‌هاست، هرچند هرگز از آن‌ها فراتر نمی‌رود. تناقض میان روشنفکران و کارگران یدی، میان مردان و زنان، فقرا و ثروتمندان، مسلمانان و قبطی‌ها، شهرستانی‌ها و اهالی پایتخت و غیره. در ارتباط با این تناقضات هزاران امکان جدید در هر لحظه سر برمی‌آورد، امکان‌هایی که دولت — هر دولتی — نسبت بدان‌ها کاملاً نابیناست. ما شاهد آنیم که چگونه پزشکان مؤنث جوان شهرستان‌ها از زخمی‌ها مراقبت می‌کنند و در حلقه جمعی از مردان جوان بی‌باک می‌خوانند و با این حال از قبل آرامش خیال بیشتری دارند زیرا می‌دانند هیچ‌کس تار مویی از سرشان کم نخواهد کرد. ما همچنین شاهد حضور سازمانی از مهندسانیم که از حومه‌های شهر جوانان را خطاب قرار می‌دهند و با تمام وجود از ایشان می‌خواهند میدان را نگه دارند و با نیروی جنگنده خویش از جنبش حمایت کنند. علاوه بر آن شاهد صفی از مسیحیان هستیم که ایستاده‌اند و از مسلمانان سرگرم نماز حفاظت می‌کنند. شاهد مغازه‌دارانی هستیم که به بیکاران و فقرا غذا می‌رسانند. شاهد آنیم که همگان با همسایگانی که نمی‌شناسند سخن می‌گویند.

ما هزاران پلاکاردی را می‌خوانیم که در متن آن‌ها زندگی هرکس بی‌هیچ درز و شکافی به تاریخ همگان متصل می‌شود. مجموعه همین وضعیت‌ها و همین ابتکارهاست که کمونیسم جنبش را شکل می‌بخشد. اکنون دو قرن است که یگانه مسأله سیاسی ما این بوده است: چگونه می‌توانیم ابتکارات و ابداعات کمونیسم جنبش را پایدار و مانا سازیم؟ و یگانه حکم ارتجاعی باقی‌مانده نیز این است: «چنین کاری ناممکن و حتی مضر است. بگذارید به دولت امید ببندیم.» زنده باد مردم تونس و مصری که هم‌اکنون ما را به یگانه وظیفه سیاسی حقیقی‌مان فرامی‌خوانند: در برابر دولت، وفاداری به کمونیسم جنبش را سازماندهی کنید.

۶. ما خواهان جنگ نیستیم، اما از آن ترسی هم نداریم

آرامش صلح‌آمیز این راهپیمایی‌های غول‌آسا در سراسر جهان به چشم آمده و با آرمان دموکراسی انتخابی که به این جنبش نسبت داده می‌شود، مرتبط دانسته شده است. با این حال، بگذارید متذکر شویم صدها مورد مرگ هم در کار بوده است و بیش از این‌ها نیز هرروزه رخ می‌دهد. در بسیاری از موارد قربانیان در مقام رزمندگان و شهدای قیام در بدو شروع و سپس در جریان محافظت از جنبش کشته شده‌اند. عرصه‌های سیاسی و نمادین قیام می‌باید به قیمت نبردهای خونین با میلیشیای دولتی و پلیس این رژیم‌های متزلزل محافظت شوند. و در این میان چه کسی شخصاً فداکاری کرده است به غیر از جوانان متعلق به فقیرترین بخش جمعیت؟ باشد که «طبقات متوسط» که به گفته وزیر امور خارجه ما نتیجه دموکراتیک این وقایع به آن‌ها و فقط به آن‌ها وابسته است، به یاد داشته باشند که در لحظه حساس، تداوم قیام منحصرأ به واسطه تعهد بی‌حدومرز دسته‌های مردمی تضمین شد. خشونت دفاعی اجتناب‌ناپذیر است. در شرایط دشوار تونس این خشونت دفاعی هنوز ادامه دارد، حتی پس از آنکه فعالان سیاسی جوان و شهرستانی به فقر و فاقه خویش عودت داده شدند. آیا کسی می‌تواند جداً تصور کند

هدف بنیادین همه این ابتکارها و فداکاری‌های بی‌شمار چیزی نیست مگر تواناساختن مردم به «انتخاب» میان سلیمان و البرادعی، درست همان‌طور که مردم ما در فرانسه به طرزی رقت‌بار به گزینشی میان سارکوزی و استراس‌کان تن سپرده‌اند؟ آیا این یگانه درس این دوره باشکوه است؟

نه، هزاربار نه! مردمان تونس و مصری به ما چنین می‌گویند: به پا خیزید، عرصه عمومی کمونیسیم جنبش را بسازید و با هر وسیله ممکن از آن دفاع کنید، در همان حال که گام‌های متوالی کنش خویش را ابداع می‌کنید — این است واقعیت سیاست مردمی رهایی‌بخش. دولت‌های کشورهای عرب مسلماً یگانه دولت‌هایی نیستند که ضد مردمی و، صرف‌نظر از انتخابات، نامشروع‌اند. رشد و تحول آن‌ها هرچه باشد قیام‌های مردمان تونس و مصر واجد معنا و اهمیتی کلی است. این قیام‌ها امکان‌هایی نو تجویز می‌کنند که ارزش آن‌ها بین‌المللی است.